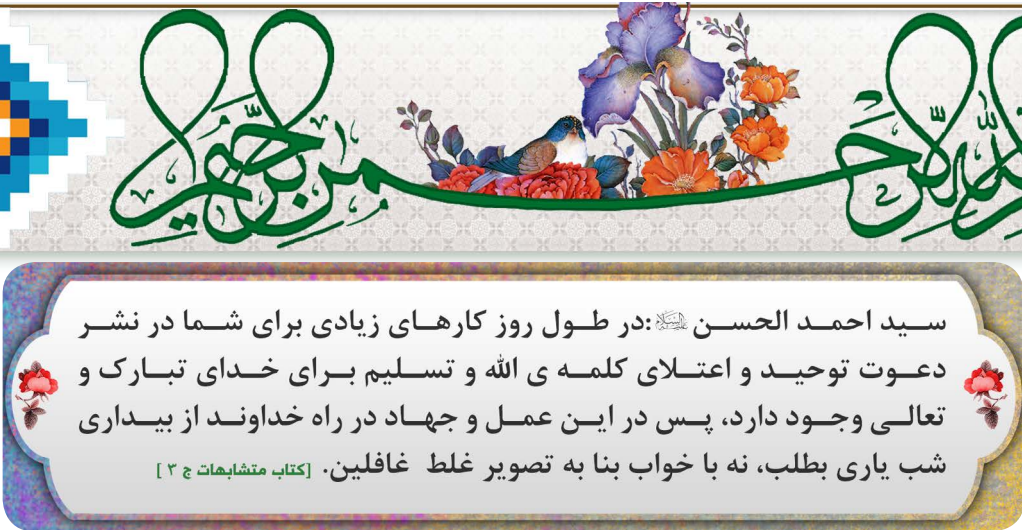




۳۹
حجرات



سید احمد الحسن رحمته: در طول روز کارهای زیادی برای شما در نشر دعوت توحید و اعتلای کلمه ی الله و تسلیم برای خدای تبارک و تعالی وجود دارد، پس در این عمل و جهاد در راه خداوند از بیداری شب یاری بطلب، نه با خواب بنا به تصویر غلط غافلین. [کتاب مشاهدات ج ۲]

وصیت رسول خدا(ص) در شب وفات



امام صادق (ع) از پدرانش... از امیرالمومنین علی ع خبر داد که رسول الله (ص) در شب وفاتش به امام علی (ع) فرمود:
”ای ابا الحسن کاغذ و دواتی بیاور. رسول الله (ص) وصیتش را به امام علی (ع) املاء نمود تا به جایی رسید که فرمود: یا علی بعد از من دوازده امام است و بعد از آن ها دوازده مهدی خواهد بود... تا به فرزندش (ح م د) مستحفظ از آل محمد واگذارنماید. آن ها دوازده امام هستند و پس از آن ها دوازده مهدی خواهند بود، پس(هرگاه وفاتش رسید، وصیت و جانشینی) را به فرزندش که نخستین نزدیکان است، تسلیم می نماید. او سه نام دارد. نامی مانند نام من ونام پدرم وآن عبد الله واحمد واسم سوم مهدی است و او اولین مؤمنین است”

(ترجمه کتاب غیبت شیخ طوسی: ص ۳۰۰ ح ۱۱۱)

نسب سید احمد الحسن(ع)

سید احمدالحسن فرزند سید اسماعیل فرزند سید صالح فرزند سید حسین فرزند سید سلمان فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام می‌باشد. سید احمد الحسن، وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام می باشد که برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله ص بشارت تولد ایشان را دادند. و فرستاده ای از سوی حضرت عیسی (ع) و حضرت ایلیا (ع) برای مسیحیان و یهودیان می باشد. ایشان دعوت الهی خود را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام در سال ۱۹۹۹ میلادی در نجف اشرف پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی علیه السلام همچون دعوت رسول الله (ص) به همه جهان انتشار یافت. ایشان برای اثبات حقانیت خود به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند:

این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود:
۱) نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله ص را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است و ۲) علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده اند و با آن همه علمای ادیان را به تحدی فرا خوانده و ۳) پرچم البیعهالله(دعوت به حاکمیت خدا)

سردبیر

منتظران دروغین...؟

(قتل الخراصون)؛ «کشته باد دروغ‌گویان (و مرگ بر آنها)» * یعنی کسانی که خواستار تغییر سرنوشت، بر ضد تقدیر خداوند هستند، قطعاً هر تقدیری که مخالف تقدیر خداوند باشد تقدیری باطل و کاذب است، و اینها همان مخالفان تقدیر الهی هستند که به تقدیر و امر الهی، دروغ می‌بندند و همان‌هایی هستند که امر قائم علیه‌السلام را دروغ می‌پندارند و به او ایمان ندارند چرا که آنها می‌خواهند که قائم علیه‌السلام طبق تقدیری که آنها دوست دارند بیاید. نه طبق چیزی که خدای تبارکوتعالی برای ایشان مقدر ساخته است.

(الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ)؛ «آنان که در ضلالت و غفلت زیستند»؛ یعنی همانا این قوم فریب دنیا را خورده و از آخرت و غیب و ملکوت غافل مانده‌اند و آنها از قائم علیه‌السلام غافلند و سرگرم دنیا و دویدن دنبال آن هستند. و هیچ فکر و ذکری جز دنیا ندارند، و آنها مخالف قائم علیه‌السلام و جهاد در رکاب ایشان و زحمت و تلاش در راه اعتلای کلمهٔ الله هستند. آنها فقط به فکر دنیا هستند و در غفلت و فریب آن غرق شده‌اند و دین و قائم علیه‌السلام صرفاً کلماتی هستند که آنها را بر زبان خود می‌چرخاند و به واسطهٔ آن با مردم سخن می‌گویند.

لکن حاضر نیستند او را یاری دهند چرا که مخالف آنها بوده و حیات مادی و مصالحشان را به خطر می‌اندازد.

(يَسْأَلُونَ إِبْرَانَ يَوْمَ الدِّينِ)؛ «می‌پرسند پس این روز جزا کی خواهد بود»؛ و این عذری خبیث است که به آن پناه می‌برند، و می‌گویند هنوز زمان قیام قائم علیه‌السلام نرسیده و هنوز زمان زیادی مانده است، و می‌گویند هنوز دین پا بر جاست، هنوز ظلم و جور و فساد در همه جا منتشر نشده.

و تا آن روز زمان بسیار زیادی مانده است، و انگار نمی‌بینند که دنیا با آمریکا و پیروان او بلکه با خود آنها پر از ظلم و جور و ستم شده است؛ کسانی که ادعای سیر در صراط مستقیم را دارند.

– و می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند– و فسادشان آنها را تا حد دشمنی با قائم علیه‌السلام رسانده است، درحالی‌که به فضل و برکت ایشان و در سایه اسم مبارکش زنده‌اند؛ آنها نیک می‌دانند که قیام قائم علیه‌السلام یعنی پایان ربا و دین باطل آنها و تقدیس آنها توسط جاهلان، به این خاطر است که سعی دارند مردم را از روی آوردن به قائم علیه‌السلام و یاری‌اش منصرف ساخته و در واقع آنها همان کسانی هستند که در دعای (اَللّهُمَّ يَرْوُنْه بَعِيداً)؛ «آنها آن روز را بسیار دور می‌بینند» از آنها یاد شده، می‌پرسند آن روز چه وقت خواهد بود؟!

و خداوند او را به این موضوع در مورد علی، امر نکرده است، به همین دلیل خداوند (این آیه از) قرآن را فرستاد». فرمود: «ولایت علی، از سوی پروردگار جهانیان است و اگر محمد بعضی از این سخنان را به ما ببیند، با دست راست (و باقدرت) از او می‌گیریم، سپس رگ قلبش را می‌زنیم».

همان‌طور که امام صادق(ع) می‌فرماید: «این امر را جز صاحبش ادعا نمی‌کند، مگر اینکه عمرش کوتاه می‌شود». – کافی – کلینی: ج ۱ ص ۳۷۲

فرد باطل از ادعا به وصیت الهی، بازداشته شده است؛ وصیتی که مُتَّصِف به این شده است، که هر فردی که به آن چنگ زند را گمراه نمی‌کند؛ ادعای فرد باطل، باعث هلاک‌شدن او می‌شود، قبل از اینکه این ادعا را برای مردم، ظاهر کند، زیرا فرصت دادن به او تا وصیت را مدعی شود، دلیل بر نادانی، ناتوانی یا دروغ‌گویی فردی است که به افرادی که وعدهٔ عدم گمراهی به خاطر چنگ زدن به وصیت را داده است، می‌باشد و این مواردی است که برای (خدای) حق مطلق سبحان، محال است و به همین دلیل خدای متعال فرموده است: «لَاخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» (با دست راست (و با قدرت) از او می‌گیریم، سپس رگ قلبش را می‌زنیم)

آیه، منطبق بر استدلال عقلی گفته شده می‌باشد؛ اینکه ادعا (ی وصیت) محال است و (اصلاً) ممکن نمی‌باشد؛ به این معناست که هلاک نمودن (توسط خداوند) غیرقابل اجتناب است؛ یعنی اگر او «تَقَوَّلَ کند» (ادعا کند)، هلاک می‌شود. مخاطب این آیه افرادی هستند که به محمد (ص) و قرآن ایمان ندارند، بنابراین احتجاج نمودن به این سخن، در آیه، به این دلیل که سخن خداوند است، نمی‌باشد، چون آنها به خداوند ایمان ندارند، بلکه احتجاج به مضمون آیه است، یعنی احتجاج به مطلبی که از جهت عقلی برای آنها ثابت شده است؛ یعنی اینکه نص الهی که به بازدارنده از گمراهی بودن آن برای فردی که به آن چنگ می‌زند، اشاره شده است، غیر از صاحب (اصلی) آن نمی‌تواند مدعی داشته باشد؛ زیرا اگر بگوییم فردی غیر از صاحب (اصلی) آن بتواند آن را ادعا کند، لازم می‌شود به خدای سبحان و متعال نسبت نادانی، ناتوانی یا دروغ‌گویی داده شود.

بنابراین، از جهت عقلی، قرآنی و روایی، امکان ندارد که فردی بتواند نص الهی تشخیصی را ادعاکند؛ (نصی که) مُتَّصِف به این شده است که برای فردی که به آن چنگ زند، بازدارنده از گمراهی است؛ یعنی نص، از اینکه فردی بتواند آن را ادعا کند، حفظ شده است تا اینکه صاحب آن را ادعا کند و هدف از نص، محقق شود، که همان جلوگیری از گمراه شدن مکلفینی است که به وصیت چنگ زده‌اند؛ همان‌طور که خدای سبحان به آن وعده داده است.

وجه دوم: ادعای نامی از اسماء موجود در وصیت

خداوند، در قرآن و روایاتی که از آنها (ع) وارد شده است، حفاظت از نص الهی را بر عهده گرفته است، تا اینکه اهل باطل نتوانند آن را ادعا نمایند. اهل باطل از ادعای نص، به دور هستند؛ این رخدادی غیرممکن است، همان‌طور که خدای متعال فرموده است: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ». (اگر او بعضی از سخنان (دروغ) را به ما نسبت دهد، با قدرت از او می‌گیریم، سپس رگ گردنش را می‌زنیم).

«تَقَوَّلَ» (دروغ بستن) به خدا، همیشه بوده است ولی خداوند از آن جلوگیری نکرده است، و ضروری نیست که خداوند، بعد از «گفتن»، سریعاً آنها را هلاک کند. بلکه خداوند سبحان، به آنها فرصتی می‌دهد، و این موضوعی است که در افرادی که دعوت‌هایی که باطل بودنشان روشن است را دنبال می‌کنند (مانند دعوت مُسیلمه)، مشخص است. قطعاً منظور در آیه، صرفاً «تَقَوَّلَ» (گفتن) نیست، بلکه منظور از «تَقَوَّلَ» (و دروغ بستن) بر خداوند، موردی از «تَقَوَّلَ» است که فرد ادعای سخن الهی‌ای بکند که دلیل بر آن آورده شده است؛ اینجاست که قطعاً خداوند وارد (کار) می‌شود، تا از سخن الهی که دلیل بر آن آورده شده است، حمایت کند، و این نصّی است که خلیفهٔ خدا آن را (به مردم) می‌رساند تا خلیفهٔ بعد از خودش شناخته شود، و آن را به بازدارنده از گمراهی بودن، توصیف نموده است. عدم دخالت خدای سبحان به جهت حمایت از نصّ، مخالف حکمت است؛ مثال این سخن یا نص: وصیت عیسی (ع) به محمد رسول‌الله) (الله) (ص) و وصیت محمد رسول‌الله(ص)، به امامان و مهدیین می‌باشد.

آیه بیان می‌دارد که این نوع «تَقَوَّلَ» (ادعا)، ممتنع (غیرممکن) است و در نتیجه نص برای صاحبش مورد حفاظت است و فردی غیر از او ادعای آن را نمی‌کند. روایاتی وجود دارد که روشن می‌کند، این آیه، اختصاصاً مربوط به نص الهی بر خلفای الهی است.

محمد بن فضیل از ابوالحسن (ع) روایت می‌کند: «از سخن خداوند عزّوجل پرسیدیم: «می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند». فرمود: «می‌خواهند ولایت امیرالمؤمنین(ع) را با دهان‌هایشان خاموش کنند». عرض کردم: و خدا نور خود را کامل می‌کند. فرمود: «خدا نور امامت را کامل می‌کند...». عرض کردم: سخن خداوند: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (قرآن سخن فرستاده‌ای کریم است). فرمود: «یعنی جبرئیل، از سوی خدا، در مورد ولایت علی (ع) ». (راوی) می‌گوید: عرض کردم: «وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تَأْمِنُونَ» (سخن شاعر نیست، تعداد کمی ایمان می‌آورند). فرمود: «گفتند: محمد به پروردگارش دروغ می‌بندد

رسول‌الله(ص) وصیت را به «نوشتارِ بازدارنده از گمراهی تا ابد» توصیف کرده است؛ یعنی این وصیت شما را از انحراف و گمراهی، بازمی‌دارد؛ هرکسی‌که به این نص احتجاج نمود، صاحب آن است، وگرنه توصیف نص به اینکه فردی که به آن چنگ بزند را از گمراهی بازمی‌دارد، اشتباه است؛ بنابراین اگر از سوی خداوند از اینکه دروغ‌گوهای باطل، نتوانند آن را ادعا کنند، تا اینکه صاحب آن، وصیت را مدعی شود، مورد حفاظت نباشد، این توصیف که وصیت، بازدارنده از گمراهی است، دروغ و فریب دادن افراد مُکَلَّف برای پیروی از باطل محسوب می‌شود و این موردی است که از دانای راست‌گوی توانای حکیم مطلق، صادر نمی‌شود. پس هر فردی که این نوشتار را آورد، صاحب آن است.

اینکه رسول‌الله(ص) این وصیت را به (وصیت) بازدارنده از گمراهی تا ابد، توصیف نموده است، محال است که فرد باطلی بتواند ادعای وصیت کند. هر فردی که بگوید: ادعای وصیت از سوی (مدعیان) باطل، امکان دارد، خدای سبحان را متهم به ناتوانی از محافظت از نوشتاری می‌کند که ایشان آن را برای فردی که به آن چنگ زند، بازدارنده از گمراهی می‌دانند! یا خدا را به دروغ‌گویی متهم می‌کند، چون خداوند این نوشتار را به نوشتار بازدارنده از گمراهی تا ابد، توصیف کرده است ، و اگر فرد (باطلی) بتواند ادعای وصیت کند، این نوشتار، بازدارنده از گمراهی نخواهد بود!! و یا خدا را به نادانی متهم کرده است؛ چون خدا وصیت را به صفتی توصیف کرده است که بر آن منطبق نیست و خدا نسبت به آن نادان است! از خدای سبحان، این خصوصیت‌ها به دور است و خداوند، خیلی بلند مرتبه‌تر از آنچه این جاهلان می‌گویند، می‌باشد (تعالی الله عما یقولون الجاهلون علواً کبیراً).

در نتیجه، دانای توانای راست‌گوی حکیم مطلق سبحان، باید نصی را که آن را به بازدارنده از گمراهی بودن، برای هر فردی که به آن چنگ بزند، توصیف کرده است، از ادعا نمودن توسط افراد باطل بازدارد، تا اینکه صاحب (اصلی) آن، مدعی آن شود و هدف از نص، محقق شود؛ و الاً خداوند، نادان، ناتوان یا دروغ‌گوی فریب‌کار است و افرادی که با توجه به سخن او (به وصیت) چنگ زدند را به تبعیت از باطل، کِشاندۀ است. محال است که خدای سبحان، نادان یا ناتوان باشد، چون او دانا و توانای مطلق است، و محال است که از حضرت حق سبحان و تعالی، دروغ سَر بزند، چون او راست‌گو و حکیم است، و نمی‌توان او را به دروغ‌گو بودن توصیف کرد، و الاً نمی‌توان در هیچ مسأله‌ای به سخنش اعتماد کرد، و دین از بین می‌رود.

«حدیث ولایت در غدیر خم»

«يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت [درباره ولایت و رهبری علی بن ابی طالب امیرالمومنین (علیه السلام)] بر تو نازل شده ابلاغ کن؛ و اگر انجام ندهی پیام خدا را نرسانده‌ای. و خدا تو را از مردم نگه می‌دارد؛ قطعاً خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند) (مائده: ۶۷)

این آیه نازل شد برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا دلیل پروردگارش را در نصب کردن علي عليه‌السلام به عنوان امام و خلیفه آشکار کند.

«حدیث ولایت در غدیر خم»

اکثر علمای مسلمین از دو فرقه شیعه و سنی اعتراف کردند به اینکه: در روز هجده ذی‌حجه‌الحرام در سال دهم از هجرت پیامبر در هنگام بازگشتش از حجة‌الوداع به سوي مدینه منوره، نزدیک غدیر سرزميني است که «خم» نامیده مي‌شود فرود آمد و امر کردند کسانی که پیش افتاده‌اند برگردند و منتظر رسیدن کسانی باشند که پشت سر ایشان هستند.

تا اینکه همه کسانی که با ایشان صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودند جمع شدند و تعدادشان هفتاد هزار نفر یا بیشتر بود. در تفسیر ثعلبي از علمای اهل سنت و تذکرة ابن جوزي از علمای اهل سنت و غیر از این دو، عدد حاضرین در آن توقفگاه مقدس در آن هنگام یکصد و بیست هزار نفر ذکر شده و همه ایشان در غدیر خم حاضر بودند.

پس رسول خدا از منبري از جودج‌هاي شتران بالا رفت و آنها را با خطبه‌اي عظیم خطاب قرار داد. علمای مسلمین و محدثین دو فرقه در مسانید و کتاب‌هاي جامعشان آن را ذکر کرده‌اند و در بخشي از آن قسمتی از آیات قرآني که در شأن برادرش علي بن ابی‌طالب عليه‌السلام نازل شده بود یاد کردند، و فضیلت و مقامش را بر امت روشن کرد. سپس گفت: اي معاشر الناس! آیا من به شما از خودتان اولي‌تر نیستم؟ گفتند: بله. فرمود: پس کسی که من مولاي اویم این علي مولاي اوست. سپس دستش را به سمت آسمان بلند کرد و برای او دعا کرد و برای کسی که او را یاري کند و دوستش بدارد. پس فرمود: خداوند! دوست بدار هرکه او را دوست بدارد و دشمن باش با هر که او را دشمن بدارد و یاري کن کسی که او را یاري کند و خوار کن هرکه او را خوار کند. سپس امر کرد: خیمه‌اي برپاکردند و علي را در آن نشاند و به همه کسانی که با او بودند امر کرد که گروهي و فردي نزدش حاضر شوند و با عنوان امیرالمومنین بر او سلام دهند و با او بیعت کنند. و فرمود: پروردگارم مرا به آن امر کرد و امر کرد شما را به بیعت برای علي عليه‌السلام. ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر با بیعت اعلام وفاداري کردند و در آن مکان سه روز اقامت کرد تا اینکه بیعت با علي عليه‌السلام اتمام یافت. چنانچه همه کسانی که با پیامبر بودند در حجة‌الوداع با او بیعت کردند، سپس از سرزمین خم کوچ کردند و او را در سفرش به مدینه منوره همراهي کردند. جايي براي انکار اهل سنت و جماعت یافت نمی‌شود که ندانند یا خود را در مورد حدیث ولایت در سرزمین غدیر به ناداني بزنند چون این حدیث از خورشید در وسط روز مشهورتر است. و از روشن‌ترین واضحات در نزد اهل بصیرت است و آن را جز جاهل یا عالم معاند انکار نمی‌کند. برای اثبات تمام مقالات جعلي و بطلان کلام مخالفین نزد تو زمانی که مي‌گویند: علمای بزرگ از اهل سنت این حدیث را ذکر نکرده‌اند. در اینجا ناچارم به اسامي بعضي از راویان از این علمای بزرگشان و محدثین مشهورشان یاد کنم. و الا ذکر همه آنها امري نشدني است. از ایشان مي‌گوییم:

۱. فخر رازي در تفسیر عظیمش مفاتیح‌الغیب

۲. ثعلبي در تفسیرش کشف‌البیان

۳. جلال‌الدین سیوطي در تفسیرش الدرالمثور

۴. حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن في علي عليه‌السلام و حيلة‌الاولیاء

۵. ابو الحسن واحدی نیشابوری در تفسیر غرائب‌القرآن

۶. طبری در تفسیرش الکبیر

۷. نظام‌الدین نیشابوری در تفسیرش غرائب‌القرآن «همه ایشان حدیث را در تفسیر آیه کریمه ذکر کردند «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته».

۸. محمدبن اسماعیل بخاري در تاریخش ج ۱، ص ۳۷۵

۹. مسلم بن حجاج در صحیحش ج ۲ ص ۳۲۵

۱۰. ابو داود سجستاني در سننش

۱۱. محمد بن عيسي ترمذي در سننش

۱۲. ابن کثیر دمشقي در تاریخش

۱۳. امام احمدبن حنبل در مسندش ج ۴ص ۲۸۱ و ۳۷۱

۱۴. ابوحامد غزالي در کتابش سر العالمین

۱۵. ابن عبدالبر در استیعاب

۱۶. ابن مغازلي در مناقب

۱۷. ابن صباغ مالکي در کتابش فصول‌المهمه ص ۲۴

۱۸. بغوي در مصابیح‌السنة

۱۹. خطیب خوارزمي در مناقب

۲۰. ابن اثیر شیباني در جامع‌الاصول

۲۱. حافظ نسائي در خصائص و در سننش

۲۲. حافظ شیخ سلیمان حنفي قندوزي در ینابیع‌المودة

۲۳. ابن حجر در صواعق‌المحرقة، بعد از آنکه حدیث را در باب اول ص ۲۵ چاپ میمینه در مصر، ذکر مي‌کند، گوید: -بنا بر تعصب شدیدی که به آن مشهور است- آن حدیث صحیح است و شکی در آن نیست و جماعتي مانند ترمذی و نسائي و احمد آنورا خارج کردند و راه‌هاي آن جدا زیاد است.

و ما بعضي اعلام اهل سنت و جماعت در معني کلمه «مولي» را توافق کردیم و مقصود از آن روز غدیر اول است. از ایشان سبط ابن جوزي در کتابش تذکره خواص‌الامة باب دوم ص ۲۰ است. پس براي کلمه مولي ده معني را یاد کرد و بعد از آن گفت: هیچ‌یک از این معانی بر کلام رسول‌الله تطبیق نمی‌کند و مراد از حدیث اطاعت محض و مخصوص است پس وجه دهم آن را معین مي‌کند و آن شایسته‌تر است و معنایش این است: هرکس من از او و نسبت به خودش شایسته‌ترم پس علي شایسته‌تر است به او. و دلیلش همچنین این قول رسول‌الله است که فرمود: آیا من بر مومنین از خودشان اولي‌تر نیستم؟ و این نص صریح در اثبات امامتش و قبول اطاعتش است تا انتهای کلام.

و در این معنا ما توافق کردیم... حافظ ابوالفرج اصفهانی یحیی بن سعید ثقفی در کتابش مرج‌البحرین، با اسنادش از مشایخش روایت مي‌کند: پیامبر دست علی عليه‌السلام را گرفت و فرمود: هرکس من ولي او هستم و بر او از خودش شایسته‌ترم پس علي ولي اوست.

و توافق کردیم که مولي به معني اولویت داشتن است... علامه ابوسالم کمال‌الدین محمد بن طلحه قرشي عدوي در کتابش مطالب السؤول در اواسط فصل پنجم از باب اول مي‌گوید: بعد از ذکر حدیث «من کنت مولاه فهذا علي مولاه» گفته: رسول‌الله براي شخص علي با این حدیث اثبات کرد آنچه را براي خودش بر همه مومنین ثابت کرد: اولویت بر مومنین، یاري مومنین، و سید مومنین و هر آنچه لفظ مولي براي رسول‌الله ممکن است آن را اثبات کند، آن را براي علي عليه‌السلام قرار داد و این جایگاهی رفیع و والاست و درجه‌اي عالي و موقعیت رفیع است که آن را به علي اختصاص داد و نه غیر از او را.

پس به این سبب آن روز عید شد و فصل شادماني براي اولیایش ... الي آخر. و همچنین در تفسیر آیه کریمه «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» ولایت علي و امامت امیرالمومنین کامل شد، چنانچه احادیث بسیاری با این معني و تفسیر ذکر شد. علامه جلال‌الدین سییوطي در ذیل آیه شریفه در تفسیر مشهور الدالمتثور في تفسیر القرآن.

و همچنین در تفسیر آیه کریمه «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» ولایت علي و امامت امیرالمومنین کامل شد، چنانچه احادیث بسیاری با این معني و تفسیر ذکر شد. علامه جلال‌الدین سییوطي در ذیل آیه شریفه در تفسیر مشهور الدالمتثور في تفسیر القرآن.



حقیقت حج:

«حج از جمله اعمالی است که موجب تقرب إلى الله می‌شود»



خلیفه و جانشین خداوند بوده است و سجده برای نوری بوده که در صلب او بود و آن نور همان نور امیرالمؤمنین (ع) می‌باشد. پس قبله حقیقی کعبه و سنگ‌ها نیست بلکه گوهری است که کعبه به دنبایش آورد.»

زمان حج:

دلیل اینکه خداوند زمان حج را در ماه ذیحجه قرار داده به خاطر مهم‌ترین چیزی است که در این ماه اتفاق می‌افتد «زمان، ماه ذیحجه است که مهم ترین چیزی که این ماه را با آن توصیف می‌کنند (ماهی که در آن امام مهدی (ع) در مکه خروج می‌کند)» غرض از حج در این مکان و در این زمان از هر سال، انتظار قیام مصلح جهانی‌المنتظر المهدی (ع) و جهاد در رکاب ایشان می‌باشد و ایشان صاحب اذان در زمان ماست. همین‌طور که مشاهده شد در این محدوده زمانی وظیفه مهم ما نیز رقم خورده است و آن جهاد در رکاب ولی خدا و همراهی با ایشان می‌باشد.

اعمال حج:

در ایام حج اعمال خاصی وجود دارد از جمله این اعمال:

۱- تراشیدن سر: حال که می‌خواهیم وارد این عمل بشویم باید از تعلقات جدا شد و همه‌چیز را به حجت خدا بسپاریم « تراشیدن سر به معنی جدا شدن از همه افکار و تسلیم امر حجت خدا و فرمان‌برداری از ایشان می‌باشد»(متشابهات،ج۲،سوال ۴۰)

۲- سعی صفا و مروه

طی کردن دو کوه، سختی به همراه دارد؛ همچنان‌که برای هاجر به همراه داشت. اما این سعی، سعی با پای جسمانی نیست بلکه باید «با مال و قلب و لسان و دست همراه با ولی خدا باشد.» چراکه این دو کوه، دو کوه معمولی نیستند آنان حجج الهی‌اند «الصفا علی (ع) و مروه فاطمه (ع) است» و حال اگر این سعی انجام شود اثرات فراوانی به دنبال دارد «اگر سعی صفا و مروه انجام شود و حج حقیقی به جای آورد نتیجه آن خوردن از میوه شجره آل محمد است؛ چراکه با سعی دروازه های شهر را طی کرده است»(متشابهات ج۴،سوال۱۵۶) و چنین افرادی به مقام مشکورین می‌رسند.

۳- زیارت حجرالاسود:

«حجر الاسود در رکن کعبه قرار داده شده است؛ چراکه این سنگ، کتاب میثاقی است که خداوند بر ولایت علی بن ابی طالب(ع) از مردم گرفته است». هر کسی‌که به سمت قبله رو می‌کند، به ناچار به ولایت علی (ع) اعتراف می‌کند هرچند که خود خواستار آن نباشد. «بنابراین کسی‌که روی به کعبه می‌آورد، در عمل، به ناچار به ولایت علی بن ابی طالب(ع) اقرار و اعتراف می‌کند؛ حتی اگر در گفتار و در قلبش، به آن کافر باشد. حق تعالی می‌فرماید: «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا» و در حال حاضر حجرالاسود امام مهدی (ع) است که قبله اهل‌بیت (ع) می‌باشد. «حجرالاسود به امام مهدی (ع)، مهدی یا یوسف آل محمد (ص) اشاره می‌کند که قبله محمد و آل محمد است»

۴- طواف خانه خدا:

یکی دیگر از اعمالی که در حج حاجیان به جا می‌آورند طواف خانه خداست. «طواف بر خانه خدا برای اعتراف به ولایت حجت خداوند و پیروی و اطاعت از اوامر ایشان می‌باشد. در روایاتی که رسیده به این معنا بوده که خداوند فريضه حج را بر مردم واجب کرد تا به ولایت ما اعتراف کنند».

سؤالی که در اینجا می‌توان مطرح کرد این است که آیا عمل حج همین عمل ظاهری که دارای اعمال خاصی در یک زمان و مکان معین است، می‌باشد؟ یا معنایی ورای آن می‌توان در نظر گرفت؟ «در دین خدا یا در زندگی پیامبران (ع) هیچ چیز بی‌هوده و بی‌حکمتی وجود ندارد. کسی‌که به حج می‌رود در حالی‌که از حقایق آگاه نیست و نمی‌داند چه می‌کند، خداوند حج او را به صغیر کشیدن و دست زدن توصیف فرموده است» (وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَضِيدَةً فَذُقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ) (الأنفال/۳۵) (آنها که مدعی هستند ما هم نماز داریم) نمازشان نزد خانه (خدا)، چیزی جز «سوت کشیدن» «کف زدن» نبود؛ پس بچشید عذاب (الهی) را بخاطر کفرتان. پس در حقیقت «حج، سفر به مکان قصد شده و بهترین سفر به سوی خداوند به قصد ولی خدا و حجت خدا بر بندگانش می‌باشد» و «حج، حج گزاردن خانه حقیقی خداوند است که همان محمد و آل محمد (ع) می‌باشد»

منظور از اینکه خانه حقیقی همان محمد و آل محمد می‌باشد، در واقع می‌توان گفت امانتی است که خداوند به همگان سپرد و این امانت را باید به صاحب آن واگذار کنند: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (نساء،آیه۵۸). این امانت نسبت به امام «یعنی امامت که یک امام به امام پس از خود می‌دهد و در مورد مردم عبارت است از ولایت و فرمان‌برداری آنها از ولی خدا». پس مردم باید در هر زمان ولایت را به ولی خدا بدهند و اگر ولی خدا به سوی خدا رجوع کند ولایت قطع نمی‌شود. بلکه بر مردم است که ولایت ولی پس از او را بپذیرند؛ و بوسیله این امانت یا همان ولایت ولی خداست که می‌توان به خداوند تقرب جست و مانند ولی خدا به مراتب ده‌گانه ایمان رسید، که سه روز آن در حج و هفت روز بعد از برگشتن از حج می‌باشد. این مراتب ده‌گانه یا ده روزه، در حقیقت همان طی کردن «هفت آسمان و سه مقام عرش، کرسی و سرادقات عرش اعظم می‌باشد».

علت حج: هر عملی علتی دارد و «علت حج عبارت از استغفار از کوتاهی در حق حجت خداوند در هر زمان می‌باشد»

ارکان حج: « وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا» (حج/ ۲۷) ؛ ۱-اذان گو(حجت زمان) ۲- مکان (کعبه) ۳-زمان (ذی الحجه)

اذان گو:

مهمترین رکن حج، وجود حجت خداوند به عنوان مؤذن است و حج، حرکت مردم به سمت او و برای تجدید بیعت مردم هر زمان با حجت زمان می‌باشد؛ لذا می‌بینیم که در یوم الترویبه(روز آغازین حج) که در آن روز همه نیت حج تمتع و مناسک حج می‌کنند، حسین ابن علی (ع) ، فرزند فاطمه، دُخت محمد (ص) و سرور جوانان بهشت از مکه خارج گشته تا با این عمل خود، بین کسانی‌که حج از روی عادت انجام می‌دهند و کسانی‌که عبادت حقیقی حج را بجا می‌آورند تمیز قایل شوند و کسانی‌که امام حسین (ع) را همراهی نموده و با او به کربلا رفتند، در حقیقت حاجیان واقعی می‌باشند؛ زیرا بیعت و ولایت حجت زمان (ع) را بپذیرفتند.

مکان حج:

«حج در اسلام در مکانی معین است و آن بیت الله یا کعبه است .کعبه تجلی و ظهوری از بیت معمور که آن هم تجلی و ظهور ضراح و ضراح در آسمان ششم بلندترین آسمان مثالی ملکوتی است. همانا خلق ضراح بعد از اعتراض ملائکه بر امر خداوند است؛ وقتی‌که آنها را از خلقت آدم (ع) آگاه ساخت. پس ملائکه بر آن طواف کردند تا خداوند گناه نافرمانی و اعتراض آنها را ببخشد و توبه آنها را قبول کند. در آسمان چهارم بیت معمور است و بیت الله الحرام کعبه تجلی و ظهور آن بر زمین است.»و در زمین نیز بعد از اینکه حضرت آدم (ع) از آن درخت خورد خانه خدا را بر زمین طواف کرد. «خانه خدا بر زمین برای طواف آدم (ع) وضع گردید و آن هم بعد از اینکه بر درخت علم محمد و آل محمد و یا درخت ولایت تعدی کرد.(و لم نجد له عزما)» کعبه قبله است اما نه قبله حقیقی؛ چرا که قبله حقیقی که ملائکه قبل از آن برای خلیفه خدا سجده بر آن به جا آوردند، برای نوری بود که در صلب آدم (ع) بوده است و آن نور انسان کامل بود و او علی بن ابی طالب (ع) است. «کعبه، قبله نماز و سجود برای خداوند سبحان و متعال است. هرچند که پیش از آن سجده برای آدم

آیا جهان به سمت بی‌نظمی، زوال و فروپاشی پیش می‌رود؟!

سپس گیاه با گذشت زمان رشد می‌کند و انبوه می‌گردد. رشد جنین و بچه‌های حیوانات نیز بر همین منوال است. هیچ فرقی بین رشد جنین، رشد گیاهان و رشد نوزاد و تکامل وجود ندارد؛ چرا که اینها همگی عبارت است از زیاد شدن و حرکت از سادگی به سوی پیچیدگی در طول زمان» (احمدالحسن، کتاب توهّم بی‌خدایی، ص ۵۹).

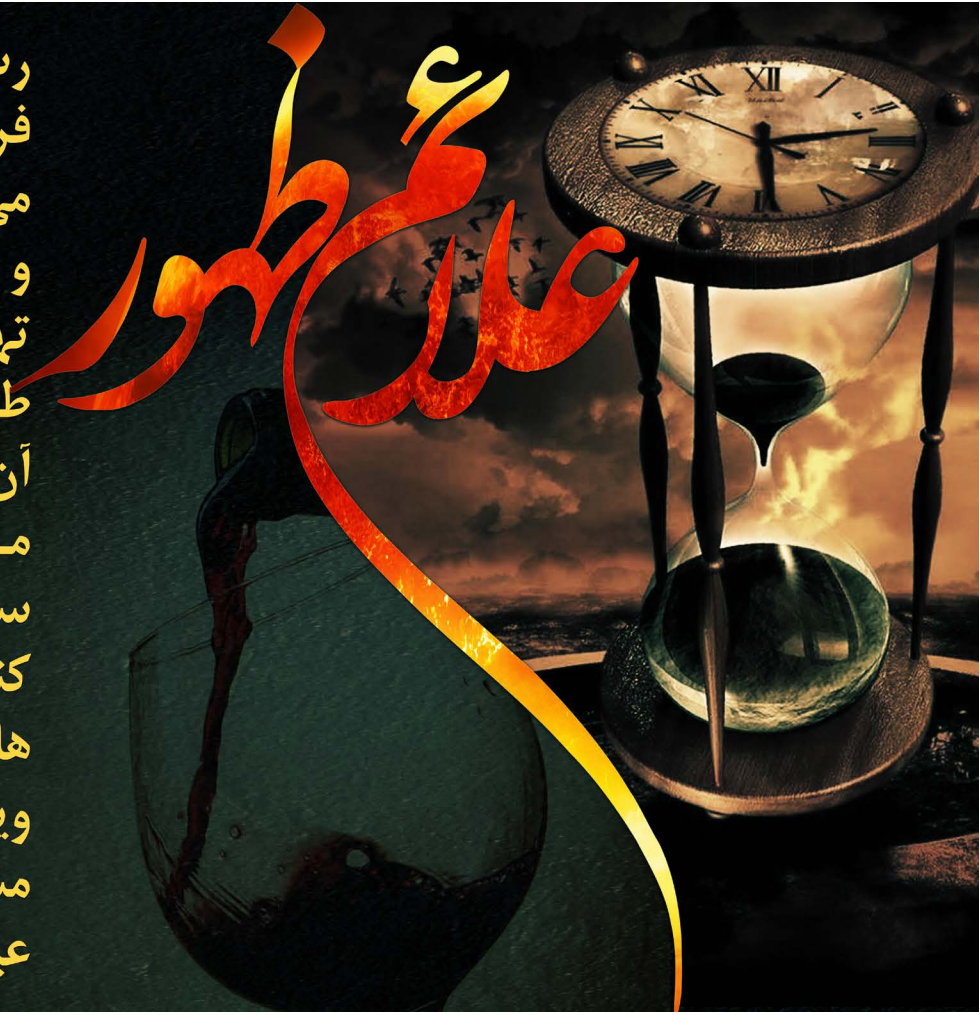
ما در کرهٔ زمین، در غیر از موجودات زنده حتی در مراحل نزول باران شاهد کاهش آنترופی می‌باشیم زیرا در ابتدا آب دریاها بخار می‌شود (افزایش آنترופی زیرا از حالت مایع به گاز تغییر فاز دادن) و سپس بخار آب تبدیل به قطرات باران می‌شوند که با کاهش آنترופی مواجه هستیم. و با تشکیل کرهٔ زمین خود نمونهٔ کاهش آنترופی می‌باشد؛ زیرا زمین و سایر اجسام منظمهٔ شمسی از یک تودهٔ بزرگ ابر مولکولی چرخان به نام ابر خورشیدی تکوین یافته‌اند که این توده سحابی غالباً از هیدروژن و هلیوم و درصد پایینی از عناصر سنگین‌تر ترکیب یافته بود. و حدود ۵ میلیارد سال پیش، این توده بزرگ ابر از گاز و ذرات ریز بر اساس جاذبه شروع به کشیده شدن به سمت همدیگر کردند. و سیارات و ... تشکیل شدن زمین از گاز و گردوغبار که از تشکیل خورشید باقی‌مانده بود خود نمونهٔ دیگری بر کاهش آنترופی می‌باشد و ... و ما در طبیعت اطراف خود شاهد کاهش‌ها و افزایش‌های آنترופی هستیم که طبق قوانین حاکم بر طبیعت رخ می‌دهند. بخار آب طبق قوانین طبیعت در مرحله‌ای خاص تبدیل به باران می‌شود یا گیاهان در محدوده زمانی خاص رشد می‌کنند (کاهش آنترופی و افزایش نظم) و بعد از مدتی فرسوده و پوسیده می‌شوند تا در انتها تبدیل به کود و سپس خاک و مواد معدنی تشکیل دهنده‌شان می‌شوند (افزایش آنترופی) و در دوره افول آب موجود در آن بخار شده و در هوا پخش می‌شود و مواد معدنی آن در زمین پخش می‌شوند یعنی افزایش آنترופی که همهٔ اینها تابع قوانین ژنی هستند که عمر موجودات زنده را محدود می‌کند.

پس در طبیعت اطراف ما نظم بصری و کاهش آنترופی وجود دارد و نیز قوانینی بر آنها حاکم می‌باشند که خدایاواران جویای حقیقت می‌توانند برای کسب اطلاعات بیشتر به کتاب توهّم بی‌خدایی نوشته احمدالحسن مراجعه کنند که ایشان در این کتاب با دلایلی نظیر تکامل هدفمند است (در فصل ۴ کتاب توهّم بی‌خدایی) و عدم به‌وجود آورنده نیست (در فصل ۶ کتاب توهّم بی‌خدایی) خدا را اثبات می‌کند.



رسول الله ﷺ: ای ابن مسعود آگاه باش که از نشانه‌های ساعت و شروط آن، فرزند بی‌رحم گردد و باران‌ها اندک می‌شود و شروران همه چیز را به غارت می‌برند. ای ابن مسعود از نشانه‌های ساعت و شروط آن؛ دروغ‌گو را راست‌گو، و راست‌گو را دروغ‌گو می‌دانند، به خائن اطمینان می‌کنند و به امانت‌دار، تهمت خیانت می‌زنند. ای ابن مسعود از نشانه‌های ساعت و شروط آن، هم طبقه در آمدن مردم و قطع صلهٔ ارحام است و از نشانه‌های ساعت و شروط آن، هر قبیله، منافقان خود را رهبری کرده و هر فاجر و بدکاره را بدان سوق می‌دهند. ای ابن مسعود از نشانه‌های ساعت و شروط آن، زینت دادن و متجمل ساختن خانه‌ها و ویرانی دل‌هاست. مردان به مردان و زنان به زنان اکتفاء کنند [اشاره به پدیدهٔ همجنس‌گرایی]؛ مساجد مزین و رنگارنگ گشته و مناره هایش بالا رود. ای ابن مسعود از نشانه‌های ساعت و شروط آن، آبادانی دنیا و ویرانی عمرانش است. آلات لهو و موسیقی و شراب‌خواری آشکار گردد. ای ابن مسعود! از نشانه‌های ساعت و شروط آن گسترش قمار بازی و سخن‌چیان و عیب‌جویان و دو به هم زنان و فزونی فرزندان زناست.

کنز العمال، ج ۱۴ ص ۲۱۶



حربه‌ای به نام «وجود مدعیان دروغین»



یکی از راه‌های شناخت حجت الهی از مدعی دروغین، وصیت است

طبق نص آیه قرآن هر رسول صادقی که فرستاده شد مورد استهزاء و انکار قرار گرفت؛ «یا خُسْرَةَ عَلَی الْعِبَادِ مَا یَأْتِیهِمْ مِنْ رُسُولٍ إِلَّا کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤْنَ» (یس: ۳۰) (ای وای و افسوس بر بندگان که هیچ رسولی به سمتشان نیامد مگر اینکه او را مسخره کردند). این بدین معناست که هیچ یک از مردم از انکار و استهزاء گذشتگان نسبت به امر مدعیان صادق، درس عبرت نگرفتند و ترجیح دادند به واسطه انکار و یا بی‌توجهی به مدعیان، اعم از صادق و کاذب و یا با توسل به تقلید از علما و بزرگان، در دام مدعیان دروغین نیفتند.

قائم و مهدی آخرالزمان نیز از این مسئله مستثنی نخواهد بود. امام باقر علیه‌السلام به ابی‌جارود می‌فرماید: «یَقُومُ قَائِمُنَا بِالْحَقِّ بَعْدَ إِبَّاسٍ مِنَ الشَّیْعَةِ، یَدْعُو النَّاسَ ثَلَاثًا فَلَا یُجِیْبُهُ أَحَدٌ» (دلایل‌الامامه ص ۴۵۵) (قائم ما به حق قیام می‌کند بعد از اینکه از شیعه مایوس شد، مردم را سه بار دعوت می‌کند اما کسی جوابش را نمی‌دهد).

شیعیان و معتقدین و منتظرین آن حضرت چه می‌پندارند و دچار چه توهّم یا تصور غلطی می‌شوند که قائم در زمان ظهورش از آنان مایوس می‌شود؟ آیا وقتش نشده است تا بفهمیم که انکار مدعی صادق و عدم توجه منطقی به کلامش عواقب دنیوی و اخروی جبران ناپذیری دارد؟ آیا وقتش نشده است تا

بهتر و دقیق‌تر این کلام امام باقر و صادق

علیهماالسلام را درک کنیم که «وَلَا یَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ یَتَوَلَّی عَلَیْهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِکَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ» (بر هیچ مسلمانی جایز نیست که از یمانی رو برگرداند و هر کس اینکار را بکند اهل آتش جهنم است).

کسی منکر وجود مدعیان دروغین و جاه‌طلب و فریب‌کار در طول غیبت امام عصر علیه‌السلام نیست و هر از چند گاهی شاهد بروز و ظهور این افراد در لباس‌های متفاوت هستیم. اما نکته اینجااست که وجود این افراد اختصاصی به زمان غیبت ندارد بلکه همیشه در طول تاریخ بشریت و از زمانی که حرص و حسد و طمع در انسان جوانه زد کسانی بودند تا راه را بر مردم و بر پیامبران الهی سخت کنند. تاریخ وجود مدعیان دروغین به زمان ظهور اولین انبیاء الهی و حجت‌های صادق خدا برمی‌گردد. اما چرا نمی‌گویند که مدعیان دروغینی در عصر ظهور پیامبر اکرم صلی‌الله علیه‌وآله و یا حضرت عیسی و موسی بوده‌اند؟ چرا نمی‌گویند که بزرگان و کارشناسان دین، مردم را با ترس از وجود مدعیان دروغین از دور پیامبر اکرم و انبیاء الهی پراکنده کرده‌اند؟

آری، ذهن مردم را از سمت مدعیان صادق دور می‌کنند تا مبدا توجه کنند که مدعیان صادقی نیز وجود دارند و داشتند و مردم همیشه آنان را انکار کردند. نمی‌گویند که حجت‌های الهی در میان مدعیان دروغ‌گو ظهور کردند اما با این تفاوت که نص و معرفی‌نامه داشتند بلکه تنها به ذکر وجود مدعیان دروغین اکتفا می‌کنند. این کار اثر روانی در تخریب چهره مدعی صادق دارد پس با این کار راه پلیدشان را سهل می‌کنند.

این حرف به معنای نادیده گرفتن و یا سهل‌انگاری در مسئله مدعیان دروغین نیست بلکه می‌خواهم بگویم که وجود مدعیان دروغین نباید وسیله و راهی باشد تا مدعیان صادق را انکار کنیم و یا از ترس آنها توجهی به کلام حق حجت‌های الهی نکنیم. در هر زمان این دو در کنار هم بوده‌اند و اما متأسفانه

اجسامی کامل و شکلی بشری بودند، بلکه هوموارکتوس (یا انسان راست قامت) که تقریباً دو میلیون سال قبل ظاهر شدند، شکلشان بسیار نزدیک به ما بود بلکه آردی‌پیتی‌کوس یا آردی که به قبل از ۴/۴ میلیون سال قبل باز می‌گردد، بر روی دو پا راه می‌رفت و دندان‌های کوچکی دقیقاً مانند دندان‌های ما داشت و از نظر علمی، انسان از او فرگشت یافت.

بنابراین، بر اساس نظر دانشمندان زیست‌شناسی ما تنها پستان‌دارانی هستیم که بر دو پا و به صورت راست قامت راه می‌رویم، پس آردی به طور خاص، سلف ما به حساب می‌آید، و وقتی حال و شرایط این‌گونه است نمی‌توان گفت: جسم انسان از میمونی شبیه آن میمونی که اکنون در اطراف ما وجود دارد، فرگشت یافته است و این سخنی نادرست است و همراهی‌یی بین آن و بین نظریه فرگشت وجود ندارد. چرا مشخصاً میمون تعیین می‌شود! اگر قرار است که امر به حالت‌های میانی فرگشت ارجاع داده شود، چرا از آنجا که ماهی حالتی میانی در جریان فرگشت است، گفته نشود که انسان مثلاً از ماهی فرگشت یافته است؛ و چرا گفته نشود که از هوموارکتوس فرگشت نیافته است که آن نیز از حالت‌های میانی در جریان فرگشت انسان هستند و آنها از حالت شباهت به میمون نزدیک‌ترند. چرا مشخصاً میمون به عنوان حالت میانی مشخص می‌شود؟ آیا این تلاش، فقط برای ایجاد نفرت و بیزاری از فرگشت است؟! و آیا آن کوششی برای دور کردن مردم از علم و معرفت و کوششی برای نگه داشتن هر چه بیشتر آنها در تاریکی‌های جهل نیست؟ این در حالی است که تحقیقات علمی امروز درباره فرگشت مسئله فرگشت انسان از شامپانزه را نفی می‌کند بلکه می‌گوید انسان و دیگر میمون‌های انسان‌وار به ریشه‌هایی مشترک باز می‌گردند.

منبع: کتاب توهم بی‌خدایی، ص ۱۴۳.

می‌کرد مردم به خیال اینکه به صاحب شتر کمک بدهند فریاد کردند و به دنبال شتر دویدند. آن شتر بیشتر رم کرد و فراری‌تر شد. صاحب شتر، مردم را بانگ زد و گفت: کسی به شتر کاری نداشته باشد من خود بهتر می‌دانم که از چه راه شترم را رام کنم. او یک مشت علف برداشت و آرام آرام بدون اینکه فریادی بکشد، جلو آمد و مهار شتر را در دست گرفت.

اگر دیروز، شما را آزاد گذاشته بودم اعرابی را کشته بودید ولی مانع دخالت شما شدم و خود با نرمی و ملایمت او را رام کردم. (کحل البصر، ص ۷۰، با اندکی تصرف) ناشکیبایی و مدارا نکردن، صدمات جبران‌ناپذیری به همراه دارد که از جمله آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. شیطان را در انحراف مردم یاری داده‌ایم.

۲. مردم را در فرو رفتن بیشتر در جهلشان کمک کرده‌ایم.

احمدالحسن علیه‌السلام به این دو مورد اینگونه اشاره می‌فرمایند:

«و لا تاملوهم بقسوة و غلظة فتكونوا بذلك عوناً للشيطان و جهلهم عليهم...» (با آنها با تندى و خشونت برخورد نکنید که اگر چنین کنید یاورى براى شیطان و نادانى‌شان بر آنها خواهید شد...).

(بیانیه نصیحت انصار)

۳. احتمال هدایت شدن در افراد را از بین می‌بریم

احمدالحسن علیه‌السلام در این‌باره می‌فرمایند: «فكثير من الناس تدعوهم إلى الحق فلا يؤمن أول وهلة، بل يواجهك بشدة وغلظة، ولكن مع مرور الأيام يوفق لآيمان بالحق، وربما يصبح من دعاة الحق المخلصين». (روشنگرى‌هایی از دعوت‌های پیامبران / ج ۱/ص ۸)

(بیشتر مردم در اولین دعوت ایمان نمی‌آورند بلکه با شدت به مقابله و مقاومت می‌پردازند. اما با گذشت زمان توفیق می‌یابند به حق ایمان آورده و شاید هم یکی از بهترین دعوت‌کنندگان به حق شوند).

در جای دیگری درباره فقها و مقلدیشان می‌فرمایند:

«أبها الأخبة يا أنصار الله، أنتم قدعرقتم جهلهم و الضياع الذى هم فيه، لقد ضاعوا و أضاعوا فترفقوا بمن أضاعوهم لعلهم يهتدون». (پاسخ‌های روشنگرانه، ج ۳، سوال ۲۳۴)

(عزیزان ای انصار خداوند، شما از گمراهی و جهل و نادانی این افراد آگاهید و اینکه اینها هم خود گمراه شده و دیگران را گمراه کرده‌اند پس با آنان که توسط این افراد به گمراهی کشیده شده‌اند مدارا کنید با این امید که شاید هدایت شوند).

۴. آسان شدن مشکلات و فراهم شدن اسباب

امام علی علیه‌السلام فرمود: (رفق و مدارا مشکلات را آسان می‌کند و اسباب را فراهم می‌سازد). (غرالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۴۵)

۵. محروم شدن از همه خوبی‌ها

پیامبر اکرم صلی‌الله علیه‌واله فرمود: (هر گاه خدا خیر کسانی را بخواهد آنها را به سوى رفق و مدارا می‌کشانند و کسی که از رفق و مدارا محروم شد از همه خوبی‌ها محروم است). (مستدرک الوسائل ج ۱/ص ۱۹۳)

والحمدلله رب العالمین

أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ) «و آن‌گاه که پروردگار تو از پشت فرزندن آدم، فرزندنشان را برگرفت و آن‌ها را بر نفس خودشان شاهد قرار داد گفت آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند بله شهادت دادیم؛ تا در روز قیامت نگویید ما از این مطلب غافل بودیم.» (اعراف– آیه: ۱۷۲)

و وجود زمینی ما وجودی گذرا و موقتی است و دائمی و ابدی نیست، حتی پس از مرگ نیز برای زندگی به این زمین مراجعت نخواهیم کرد البته اگر از کسانی باشیم که انسانیت خود را برگزیدند و از کسانی باشیم که حیوانیت زمینی را که با آن متصل شدیم تا خدای سبحان امتحانمان کند، به دور انداخته باشیم.

و حال‌که این‌گونه است چگونه ممکن باشد که انسان آسمانی به حیوانیت زمینی منسوب گردد؛ آن حیوانیتی که برای اجرای امتحان دوم به آن متصل شدیم؛ پس مسئله اصل اجسام ما و فرگشت (تکامل) آن از موجود دیگری در زمین، در این حقیقت که اصل ما آسمانی است تغییری ایجاد نمی‌کند، اضافه بر آن، نسبت دادن مستقیم جسم انسان در جریان فرگشت به میمون‌های فعلی امری اشتباه است و هر که آن را بگوید اشتباه کرده است؛ پس اگر جسم انسان مانند دیگر موجودات زنده، فرگشت شده باشد، جز به پذیر اولیه نمی‌توان آن را نسبت داد همان‌گونه که خدای متعال فرمود: (وَاللّٰهُ أَتَبَنُّكُمْ مِنَ الْاَرْضِ نَبَاتًا) «و خدا شما را مانند گیاهی از زمین رویاند.» و درست نیست که در جریان فرگشتش همراه با بقیه موجودات، به حالات میانی نسبت داده شود.

آری! می‌توان به حالت آخری که قبل از انتقال او به انسانیتش بود، نسبت داده شود، و این حالت از نظر جسمانی تفاوتی بین آن و ما ندارد، آن حالت جسمانی انسانی تام و کامل است، و در سطح (هومو ساپینس) آنها دارای

خودشان را خاتمه داده اند...).

(بیانیه نصیحتی به انصار)

این بیان نورانی نشان می‌دهد عدم مدارا و خویشتن‌داری نسبت به خلق خدا همان چیزی است که شیطان به دنبال آن است و از این جهت است که ابتدا فرمود: (إنما شغل الشیطان... و در ادامه فرمود: لا تقابلوا الاساءه بالاساءه... یعنی اولین هدف شیطان در حمله به انصار خدا، حمله به صفت مدارا در آنهاست. زیرا تخریب این خصیصه در انسان یعنی توقف دعوت الهی و لذا فرمودند: (اگر با مردم از در مدارا وارد نشوید و با رحمت برخورد نکنید و با سنگدلی و خشونت و تندی برخورد کنید در حقیقت شیطان را در رسیدن به هدفش یاری داده‌اید و مردم را در فرو رفتن در جهل‌شان کمک کرده‌اید). (بیانیه نصیحتی به انصار)

بر اساس آنچه از کلام مولایمان احمدالحسن علیه‌السلام برداشت کردیم، مدارا، آنجا حقیقت خود را نشان می‌دهد که نه تنها تلخی و تندی و بدی دیگران را تحمل کنیم بلکه در مقابل بدی و تندی آنها، رفتاری نیکو و پسندیده داشته باشیم یعنی بدی آنها را به خوبی پاسخ گوئیم و نه فقط تحمل کنیم.

امام حسن علیه‌السلام فرمودند: «أحسن إلى من أساء إليك» (به کسی که به تو بدی کرده است نیکى کن). (کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۷۷۰).

امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند: «إنّا اهل البيت نصل من قطعنا و نحسن الی من أساء الینا...» (ما اهل‌بیت با آنکه با ما قطع رحم کند صلہ‌رحم می‌کنیم و با کسی که به ما بدی کند نیکوئى می‌ورزیم). (اصول کافی، ج ۲، ص ۴۸۸).

به قول سعدی:

بدی را بدی سهل باشد جزا *** اگر مردی أحسن الی من أساء.

پیامبر خدا صلی‌الله علیه‌واله خطاب به معاذ بن جبل در حالی که او را برای دعوت و تبلیغ به سوی یمن می‌فرستاد فرمود: «یا معاذ! بشر و لا تنفر، یسر و لا تسر». (ای معاذ! بشارت ده و نفرت ایجاد مکن، آسان‌گیر باش و سخت‌نگیر). (سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۳۷).

خدای متعال در قرآن خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

«و إن احد من المشرکین استجارک فاجره حتى یسمع کلام الله ثم ابلغه مأمنه ذلک بأنهم قوم لا یعلمون». (توبه/۶)

(اگر در گرم‌اگرم جنگ یک نفر مشرک امان بخواهد، باید پناه دهی تا (در امنیت و آرامش کامل بیاید و) کلام خدا را بشنود (اگر خواست بپذیرد و مسلمان شود و اگر نپذیرفت با تأمین جانی) او را به جبهه کفار برسان، زیرا اینان قومی هستند که از سر نادانی عمل می‌کنند).

این اندازه مدارا و نرمش را در کدام مکتب و ملتی می‌توان یافت؟

نقل شده است عربی بیابانی نزد حضرت رسول آمد و از وی تقاضای چیزی کرد. پیامبر صلی‌الله علیه‌واله چیزی به او داد ولی راضی نشد و جسارت کرد. اصحاب به خشم آمدند و برخاستند تا به او عتاب کنند. پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به منزل برد و مقدار بیشتری به او کمک کرد. آنگاه پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که بزرگواری حضرت را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آنگاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم و ناراحتی آنها شد، مایل‌م این احساس رضایت را در نزد آنها نیز بگویی تا ناراحتی آنها نیز برطرف شود. اعرابی پذیرفت و روز بعد چنین کرد. سپس پیامبر فرمود: مثل من و اینگونه افراد مثل همان مردی است که شترش ریمده بود و فرار

آیا اصل انسان میمون بوده است؟!

ما آسمانی هستیم، اصلمان آسمانی است، و در آسمان اول آفریده شدیم و امتحان اول ما در آن بود و این امتحان، امتحان ذر بود که در قرآن آمده است. آری ما نفس‌هایی هستیم و فقط اجساد زمینی نیستیم. پدر ما آدم علیه‌السلام از گلی آفریده شد که به آسمان اول بالا برده شد و در دروازه بهشت قرار داده شد. از امام صادق علیه‌السلام روایت است که فرمودند: (کانت الملائکة تمر بأدم (علیه‌السلام) آی بصورته وهو ملقى فی الجنة من طین فتقول لأمر ما خلقت) «آدم علیه‌السلام به صورت خویش از گل درست شده بود و در بهشت قرار داشت. ملائکه بر او می‌گذشتند و می‌گفتند: برای امری خلق شده ؟» (منبع: الراوندی– قصص الأنبیاء/ ص ۴۱)

و از آنجا روح در این گل مرفوع (بالا رفته) دمیده شد و آدم آفریده شد و از او حوا خلق گردید، و آدم و حوا در بهشت دنیوی‌یی که در آسمان اول است ساکن شدند. (وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ) «و گفتیم ای آدم تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و از آن هرچه می‌خواهید و به فراوانی بخورید و به این درخت نزدیک نشوید که اگر چنین کنید، از ستم‌کارانید» (بقره – آیه: ۳۵) (فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى) «پس گفتیم ای آدم همانا این دشمن تو و دشمن همسر توست پس شما را از بهشت بیرون نکند که زیان‌کار می‌شوید» (طه – آیه: ۱۱۷)

سپس خدا، ما فرزندان آدم را در آسمان اول در عالم ذر آفرید و با امتحان اول، ما را آزمود:

(وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ

مدارا، سنت فرستادگان الهی

مدارا در حقیقت تحمل ناگواری‌ها و بدی‌هایی است که از ناحیهٔ مخالفین به انسان می‌رسد، که این مخالف هم می‌تواند دوست باشد و هم دشمن. یعنی گاهی دوستی است که دیدگاهش در مسئله‌ای با ما متفاوت است و نظر ما را قبول ندارد و گاهی دشمنی است که اعتقاد ما را نمی‌پذیرد و آن را انکار می‌کند و از طرفی برخورد زشت و نا خوشایندی از خود نشان می‌دهد.

آنقدر مسئله «مدارا» در تبلیغ دین و دعوت مردم به سمت حقیقت تأثیر‌گذار است که خدای متعال پیامبرانش را به خاطر داشتن این ویژگی بر دیگر مردمان برتری داده است.

امام حسن مجتبی علیه‌السلام در این‌باره فرمودند: (حقیقتاً خدای متعال، انبیاء علیهم‌السلام را به خاطر شدت مدارای آنها با دشمنان دین خدا بر سایر مخلوقاتش برتری داد). (بحارالانوار/ ج ۷۲/ص ۴۰۱)

در اهمیت این مسئله همین بس که خدای متعال به طور مستقیم پیامبرانش را مورد خطاب قرار می‌دهد و آنها را سفارش به مدارا با مردم می‌کند.

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: (جبرئیل نزد رسول خدا صلی‌الله علیه‌واله آمد و گفت: ای محمد پروردگارت به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: با خلقم مدارا کن).

(کافی/ج ۲/ص ۱۱۶/ج ۲)

و لذا از جمله بارزترین صفات الهی در فرستادگان، که مؤمن مکلف است متخلق به آن باشد (تا بتوان او را مؤمن نامید) صفت مدارا با خلق خدا می‌باشد.

امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید:

(مؤمن، مؤمن حقیقی نباشد مگر زمانی که سه خصلت و روش در او بوده باشد. یک خصلت از پروردگار خودش، و یک خصلت از پیغمبرش، و یک خصلت از امامش، اما خصلتی که از پروردگار او است: راز نگهداری است، خداوند عزوجل فرماید: (۲۵–۲۶ سوره جن):

«عالم به غیب است و بر غیب خود احدی را مطلع نسازد جز رسولی را که بپسندد». و اما سنت و روش پیغمبرش: مدارا و سازگاری با مردم است، زیرا خداوند عزوجل به پیغمبر خود دستور داده که با مردم مدارا کند و فرموده است (سوره اعراف): «گذشت را پیش گیر و به خوبی فرمان ده» و اما سنت امامش صبر است و شکیبایی در حال تنگدستی و سخت حالی).

احمدالحسن علیه‌السلام وصی و فرستادهٔ امام مهدی علیه‌السلام که خود مظهر مدارا با مردم خصوصاً دشمنانش می‌باشد می‌فرمایند:

«لا تقابلوا الاساءه بالاساءه، أحسنوا الی المسیی، ألا تحبون أن یقابل الله إسانتکم بالاحسان، کذلک کونوا مع الناس». (بدی را با بدی پاسخ ندهید، با کسی که با بدی رفتار می‌کند به نیکي رفتار کنید، آیا دوست ندارید خدا بدیشان را با احسان و نیکي پاسخ دهد؟ پس همانگونه با مردم رفتار کنید).

ایشان در ابتدای این کلام شریف به نکته‌ای اشاره می‌کنند که بسیار قابل دقت است. می‌فرمایند: «إنما شغل الشیطان فیکم، فإن غیر کم من الناس قد کفوه أنفسهم بخروجهم عن الصراط و الولاية...». (به طور حصری شیطان به شما انصار مشغول است، زیرا که دیگر مردمان با خروجشان از صراط و ولایت، کار شیطان نسبت به

